

پیش‌خوان

«معماران نظری حکومت خودکامه»

در آیینه یک پژوهش نوانتشار

حامیان عبور از مشروطه و برقراری دیکتاتوری منور

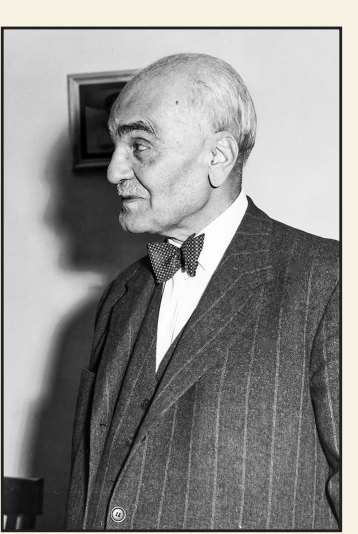
■ **شاهد توحیدی**



اثری که هم آینک در معرفی آن سخن می‌رود؛ افکار و حالات روشنفکران حامی رضاخان را باز خوانده است. «معماران نظری حکومت خودکامه» به‌دست دکتر حسین آبادیان تدوین یافته و

مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی به تدوین آن همت گماشته است. مؤلف در دیباچه این کتاب و در بازنامه‌ی اهمیت موضوع آن به نکات پی آمده اشارت برده است:

«روشنفنگری ایران در فاصله بین دو جنگ جهانی اول و دوم، جز تقلید اندیشه‌های جوامع بحران زده پس از جنگ جهانی اول نبود. در این دوره انواع و اقسام ایدئولوژی‌های برتری طلبانه مبتنی بر ناسیونالیسم افراطی یا فاشیستی، در همه جای اروپا قابل مشاهده بود. در ایتالیا و سپس اسپانیا و به ویژه بعدها در آلمان نیز دولت‌ها با نظام‌هایی مبتنی بر همین ایدئولوژی‌ها تشکیل شد. همچنین در پایان جنگ جهانی اول، امپراتوری عثمانی فروپاشید و در همسایگی ایران نیز نظامی مبتنی بر دولت مرکزی مقتدر و ناسیونالیسم ترک تشکیل شد. در ایران، در شرایط هرج و مرج و ناسامانی و از هم‌گسیختگی ناشی از انقلاب مشروطیت و ورود قوای بیگانه به خاک ایران در جنگ جهانی اول و بروز قطعی بزرگ و از بین رفتن بخش بزرگی از جمعیت ایران، اندیشه‌های زورمدارانه و طرفدار ظهور مرد نیرومند و ناسیونالیسم افراطی نیز در میان بعضی روشنفکران و سیاستمداران طرفدارانی پیدا کرد. زور مرد نیرومند و ناسیونالیسم افراطی، سه عنصر اصلی بودند که یک‌ یا دو یا هر سه آنها، در بین نظرات و گفتار بخشی از روشنفکری این دوره دیده



■ **حسین صدیق‌زاده**

از حامیان اندیشه دیکتاتوری منور

می‌شدند. اندیشه‌های ناسیونالیستی روشنفکران این زمان، با عنصری که ذکر شد؛ دو جنبه پیدا کرد: نخست دیدگاه‌های آرپایی گرای و باستان گرایی و دوم اندیشه‌های معطوف به استقرار قدرت نظامی خودکامه. تأکید بر میراث ایران پیش از اسلام و در بحث موارد اسلام‌ستیزی در پوشش عرب‌ستیزی و اندیشه مشروطیت و بنیان‌های فکری و نظری آن، مورد اقبال فراوان روشنفکران قرار گرفت، اکنون اندیشه‌های ناسیونالیستی و نظریه حکومت مرد خودکامه، باز هم بدون تأمل در میدای و مبانی نظری آنها، از سوی عددهای از روشنفکران ترویج می‌شد! تفاوت این رویکرد با دیدگاه‌های مشروطه‌خواهی در این بود که در مشروطه، حداقل تا حدودی، تلاش می‌شد که نسبتی بین مشروطه با سنت برقرار گردد. پرچمداران این‌گوش، روحانیان و برخی مراجع تقلید بودند. اما اندیشه‌های ناسیونالیستی و مرد نیرومند، در خلا هرگونه نسبت معناذاری با گذشته مطرح می‌شدند. اگر عدای از روشنفکران صدر مشروطیت به تقلید از اصحاب دایره‌المعارف فرانسه مدعی لیبرالیسم بودند، اکنون روشنفکران نسل دوم باز به تقلید از ایدئولوژی‌های نژادی بین دو جنگ جهانی، نوعی ناسیونالیسم سطحی راواج می‌دادند. علاوه بر این تمام نگاه‌ها معطوف به ظهور ابرمردی بود، تا این‌را از بحران برهاند و سعادت و امنیت را برای کشور به ارمغان آورد و مردم را با ضرب و زور و توت‌سری، به سوی ترقی و تجدد هدایت کند. اگر نسل نخست روشنفکری ایران در دوره مشروطه به دنبال برابری و برادری و آزادی بود، نسل دوم این روشنفکران به دنبال جبریت بود تا به زور تازیانه، مردم را به شاهراه ترقی هدایت کند. واژه‌ها و اصطلاحاتی مثل تازیانه تاریخ، تازیانه عبرت و تازیانه تکامل، در ادبیات این روشنفکران کاربرد فراوانی داشت…»



«شهید آیت‌الله دکتر سیدمحمد بهشتی و نظام‌سازی نظری و عملی»

در آیینه روایت‌ها و تحلیل‌ها

مخالفان بی‌عقده

با یک دیدار مجذوب او می‌شدند!

■ **احمد رضا صدیقی**

در سیاب شخصیت جامع الاطراف شهید آیت الله دکتر سید محمد بهشتی، فی‌رأون می‌توان گفت و نوشت. امسا از نظر این قلم مهم‌ترین موضوع قابل بررسی درباره وی، میراث نظری و عملی اوست که از خویش بر جای نهاد. در مقال پی آمده، این موضوع با ایتنا به روایت‌ها و تحلیل‌های مرآودانش مورد بررسی قرار گرفته است. امید آنکه تاریخ پژوهان انقلاب اسلامی و عموم علاقمندان را، مقید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **شخصیتی جامع ست و تجدد!**

در آغاز کلام به هنگام می‌نماید که دور نمایی کلی از منش فردی و اجتماعی شهید آیت‌الله دکتر سید محمد بهشتی ارائه شود. این امر موجب می‌گردد که برخی خصصال و ویژگی‌های جزئی‌تر آن بزرگ به سهولت فهم شود. حجت‌الاسلام‌والمسلمین مصطفی پورمحمدی از شاگردان و همکاران اولین رئیس قوه قضائیه در جمهوری اسلامی، در این باره چنین می‌گوید:

«آقای بهشتی تپش‌بان مدرن بود. ایشان در سال‌های ۲۵ و ۲۶ که از اصفهان به قم آمدند و بعد در دانشگاه تهران بهشتی ارائه شود. این امر موجب می‌گردد که برخی خصصال و ویژگی‌های جزئی‌تر آن بزرگ به سهولت فهم شود. حجت‌الاسلام‌والمسلمین مصطفی پورمحمدی از شاگردان و همکاران اولین رئیس قوه قضائیه در جمهوری اسلامی، در این باره چنین می‌گوید: «آقای بهشتی تپش‌بان مدرن بود. ایشان در سال‌های ۲۵ و ۲۶ که از اصفهان به قم آمدند و بعد در دانشگاه منقول و معقول رفتند؛ در همان زمان، در ایام جوانی، لباس‌هایشان مرتب و آتو شده بود. همیشه مطرب بودند و هیچ‌گاه نعلین نمی‌پوشیدند. آقای بهشتی طلبه‌ای آراسته و مدرن و از طرفی، شدیداً متسک و سنت‌گرا بودند. ایشان در آن ایام، در مدرسه حجتیه می‌آمدند و آذان می‌گفتند. با اینکه صدای آذان از بلندگوها پخش می‌شده است، ایشان می‌رفتند در کنار حوض حیاط مدرسه حجتیه و با لیاده آذان می‌گفتند! این نکته بسیار مهمی است، ما این مطلب را ساده می‌گیریم، ولیکن این کار بسیار مهمی است. یعنی یک انسان مقید به تمام سنت‌ها و متعبد بودند. این دو‌گانه‌ها وقتی در یک چهره متجلی شود، فوق‌العاده است. ایشان صریح و صادق بودند، اما فوق‌العاده قانون‌مدار. اصلا تپب آزادی و قانون‌مداری، با یکدیگر جور در یک نمی‌آید. چگونه ممکن است، این دوگانگی در یک فرد جمع شود؟ خاطرات شیرینی، از قانون‌مداری آقای بهشتی وجود دارد. شهید بهشتی مطرب و قار بودند. اگر انسان می‌خواست فرد متشخصی را ببیند، باید آقای بهشتی را می‌دید. نوع راه رفتن، حرف زدن، چای نوشیدن، غذا خوردن‌شان، همه و همه با وقار بود. ایشان در جایی به ما فرمودند: من شهبای ابرام ایجاد



۱۳۵۹. حزب جمهوری اسلامی شهید آیت‌الله سیدمحمد بهشتی در حاشیه یکی از دیدارها

اندیشه و عمل شهید بهشتی به شدت ضابطه‌مند و مبنادار است. او از رفتارهای مبتنی بر هیجان پرهیز دارد و منش خویش را، بر استدلال بنا می‌نهد. وی با پدیده‌ها، با طول و عرض واقعی‌شان مواجه می‌شود و متناسب با مختصات هر یک، برای آنها نسخه می‌دهد. اندازه نگاه داشتن و معیارهای غیر واقعی و خیالی را به هیچ گرفتن، از بارز ترین خصصال اولین دبیر کل حزب جمهوری اسلامی است

انحراف می‌دانست. از این روی بود که به گاه تفسیرهای چپ‌زده محمد موسوی خوئینی‌ها، در یکی از مساجد تهران، وی را از این امر بر حذر داشت و به نامبرده توصیه کرد، مفهوم متعارف کلمات را ملاک قرار دهد. زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین محسن دعاگو از مبارزان انقلاب اسلامی، در این فقره معتقد است:

«یکی از افت‌هایی که در بین روحانیون و علمای دینی وجود دارد –البته به غیر از روحانیون بسیار متدین – آفت ریاست‌طلبی است، آفت العلماء حب الریاسه. آن کسانی که به دنبال ریاست می‌شوند، با خدای خودشان قضا یا را حل کرده‌اند. در آن زمان نسبت به آیت‌الله دکتر بهشتی، رقابت و حسادتی وجود داشت. مخالفت‌های شخصی سبب می‌شد که عده‌ای نسبت به حزب جمهوری واعضای آن موضع‌گیری کنند. برای مثال بین آقای موسوی خوئینی‌ها و آقای دکتر بهشتی، رابطه خوبی وجود نداشت. خیلی‌ها در جریان نبودند و نمی‌دانستند، ریشه‌این اختلاف در چیست؟ در این قضیه، حق با شهید بهشتی بود. البته آقای موسوی خوئینی‌ها روحانی‌ای فاضل، خوش بیان، سیاسی و مبارز نبود و ویژگی‌های مثبت و خوبی در او وجود داشت. ماجرا از این قرار بود که شهید بهشتی جلوی من را گرفت و گفت: چراغ قرمز یعنی شما باید بایستید، این قانون که مال شاف نیست، برای جامعه است… درک این مسائل، مانند امروز ساده نبود و هنوز هم ارزش بودن رعایت قانون، به خوبی در جامعه اشکال نگرفتند که شاید بخشی از مردم، بی‌توجهی به قانون را نوعی زرتنگی تلقی می‌کردند. به خاطر دارم در جلساتی که با ایشان داشتیم، وقتی آذان گفته می‌شد، ایشان جلسه را برای اقامه نماز قطع می‌کردند و کاری نداشتند که شاید زمان کوتاهی به پایان جلسه باقی مانده باشند. این مورد را، بارها در جلسات با ایشان مشاهده کردم و این به سبب اعتقاد و باور قلبی به نماز اول وقت بود و با این اعتقاد بازی نمی‌کرد. ایشان به هیچ وجه حاضر نبود که دینش را به دنیا بفروشد. به همین دلیل حتی مخالفان و دشمنان اسلام هم به ایشان علاقه داشتند او را و به لحاظ ادب، رفتار، متانت و انصاف، یک انسان واقعی می‌دانستند. به نحوی که حتی غیرمسلمانان را هم تحت‌تأثیر قرار می‌داد. همه این مطالب، آموزه‌های مهمی برای امروز کشور است. اما یکی دیگر از نکات مهم شخصیت ایشان که در رفتار مدبریتی این شهید بزرگوار متجلی بود و متأسفانه چندان مورد توجه قرار نگرفته، این است که ایشان در برخورد با افراد ضمن اینکه به شدت به آنها احترام می‌گذاشت، اما

برای هیچ احدی جز امام‌خمینی (ره)، حساب خاصی باز نمی‌کرد. مصیبت بزرگ جامعه امروز ما این است که افراد با شهرت، موقعیت و ثروت‌شان ارزشیابی می‌شوند، اما شهید بهشتی به این مسائل، برای توجه و احترام به افراد اهمیتی نمی‌داد و اعتنایی نمی‌کرد. ایشان در برخورد با همه وجه میان وزیر، معاون وزیر و کارمند، تفاوت ارزشی نمی‌گذاشت، مسئله‌ای که امروزه کمتر در رفتار مسئولان مشاهده می‌شود. اکنون برخی مقامات کشور، گاه احساس مصونتی می‌کنند، در حالی که در نگاه شهید بهشتی، اصلاً چنین روحیه و رفتاری در بین مسئولان قابل قبول نبود…»

■ **آقای خوئینی‌ها، کلمات قرآن را در حد عرف تفسیر کنید!**

رعایت حدود و ظوابط در جهت گیری‌های علمی و عملی، آیت‌الله بهشتی را به نمادی از اعتدال مبدل ساخته بود. او به طور ویژه در تأویل و تفسیرهای قرآنی، به این مهم پایبند بود و عدول از آن را موجب روشنگری در این‌باره پیردازد. در رأس این گروه‌ها، سازمان موسوم به مجاهدین خلق بود. آنان که از پیش از انقلاب وی را در زمره اهداف ترور خود قرار داده بودند، نهایتاً در شامگاه ۷ تیرماه ۱۳۶۰ به آرزوی دیرین خود جامعه‌عمل پویانندانا زانما می‌مرکز اسناد انقلاب اسلامی، طی مقاله‌ای در این موضوع خاطرنشان کرده است:

«یکی دیگر از تهدیداتی که آن روزها متوجه جمهوری اسلامی بود و در تقابل با نظام قرار گرفت، تقابل با سازمان موسوم به مجاهدین خلق بود. این جریان از خرداد ۱۳۶۰ به مبارزه مسلحانه روی آورد و در ۷ تیر همان سال، دست به یک جنایت بزرگ زد. شهید بهشتی منافقین را برای تداوم و حیات انقلاب اسلامی خطرناک می‌دانست و به همین دلیل، خواستار مقابله با آنها بود. او با افشاگری و سخنرانی‌های روشنگرانه خود، گروه‌های مخالف جمهوری اسلامی ایران را معرفی می‌کرد و تحلیل‌های درون گروهی آنها را برای همگان آشکار می‌ساخت، او کوشید تا چهره

انقلاب، حدود سال ۱۳۵۶، با تومبیل سر یک چهار راه رسیده بودیم و چراغ قرمز شده بود و من خواستم رد شوم که شهید بهشتی جلوی من را گرفت و گفت: چراغ قرمز یعنی شما باید بایستید، این قانون که مال شاف نیست، برای جامعه است… درک این مسائل، مانند امروز ساده نبود و هنوز هم ارزش بودن رعایت قانون، به خوبی در جامعه اشکال نگرفتند که شاید بخشی از مردم، بی‌توجهی به قانون را نوعی زرتنگی تلقی می‌کردند. به خاطر دارم در جلساتی که با ایشان داشتیم، وقتی آذان گفته می‌شد، ایشان جلسه را برای اقامه نماز قطع می‌کردند و کاری نداشتند که شاید زمان کوتاهی به پایان جلسه باقی مانده باشند. این مورد را، بارها در جلسات با ایشان مشاهده کردم و این به سبب اعتقاد و باور قلبی به نماز اول وقت بود و با این اعتقاد بازی نمی‌کرد. ایشان به هیچ وجه حاضر نبود که دینش را به دنیا بفروشد. به همین دلیل حتی مخالفان و دشمنان اسلام هم به ایشان علاقه داشتند او را و به لحاظ ادب، رفتار، متانت و انصاف، یک انسان واقعی می‌دانستند. به نحوی که حتی غیرمسلمانان را هم تحت‌تأثیر قرار می‌داد. همه این مطالب، آموزه‌های مهمی برای امروز کشور است. اما یکی دیگر از نکات مهم شخصیت ایشان که در رفتار مدبریتی این شهید بزرگوار متجلی بود و متأسفانه چندان مورد توجه قرار نگرفته، این است که ایشان در برخورد با افراد ضمن اینکه به شدت به آنها احترام می‌گذاشت، اما

■ **قانون چراغ قرمز مال شاه نیست، برای جامعه است!**

اندیشه و عمل شهید بهشتی به شدت ضابطه‌مند و مبنادار است. او از رفتارهای مبتنی بر هیجان پرهیز دارد و منش خویش را، بر استدلال بنا می‌نهد. وی با پدیده‌ها، با طول و عرض واقعی‌شان مواجه می‌شود و متناسب با مختصات هر یک، برای آنها نسخه می‌دهد. اندازه نگاه داشتن و معیارهای غیرواقعی و خیالی را به هیچ گرفت، از بارز ترین خصل اولین دبیر کل حزب جمهوری اسلامی است. جواد منصوری مبارز انقلاب اسلامی و تاریخ‌نگار آن، در این فقره آورده است:

«متأسفانه یکی از نقاط ضعف جامعه ما این است که هنوز اعتقاد به حاکمیت قانون به شکل مناسبی در آن عملی نشده و شاید این ویژگی در نگاه مردم عادی، چندان شناخته شده نباشد، اما شهید آیت‌الله بهشتی، هم پایبند به قانون بود و هم تبعات آن را می‌پذیرفت. این ویژگی را حتی در زمان آغاز انقلاب که نظم و نسق چندان‌ی بر کشور حاکم نبود، می‌توان به خوبی در رفتارها و سخنان ایشان مشاهده کرد. یکی از دوستان تعریف می‌کرد که در دوران پیش از



۱۳۵۹. حسینیه چهران شهید آیت‌الله سید محمد بهشتی در کنار شهید محمدعلی رجایی

واقعی سازمان منافقین را، برای همگان عیان کند. وی طی یک سخنرانی در ۱۰ اردیبهشت ۶۰ گفت: در تشکیلات مجاهدین خلق، به یک خواهر تشکیلاتی اجازه نمی‌دهند که در انتخاب همسر خود تصمیم بگیرد و تازه اینها مدعی آزادی و اعطای منزلت به انسان هستند. نوجوانان و جوانان ما، باید از این روش‌های استالینی اینها باخبر شوند و بفهمند که اینها سمبل از تجاع، یعنی بازگرداندن جامعه آزاد شده ما به استبداد استالینی هستند… شهید بهشتی مترصد مقابله با گرایش غیراسلامی و تفکر التقاطی بود و در این مسیر توصیه می‌نمود: از همه خواهان و برادران با یمنانی که در برابر کسان دیگر، کسانی که دارای بینش‌های انحرافی یا التقاطی هستند، قرار گرفته‌اند، استدعای کنم در برابر اینها با قدرت منطق، با شکیبایی، بردباری و با قدرت سسازندگی قرار بگیرد… وی اندیشه‌های التقاطی که ناشی از برداشت‌های سطحی برخی از احزاب و گروه‌های سیاسی است؛ را برای استمرار اندیشه‌ها و آرمان‌های انقلاب اسلامی مضر می‌دانست و تأکید می‌کرد که اندیشه پویای اسلامی باید از گزند تفکرات شرقی و غربی ایمن بماند و در عین حال، فهم عمیق و گسترده در جامعه، بین اشخاص، گروه‌ها و احزاب سیاسی رواج یابد. از این رو، همگان را به دوری از اکتفا کردن به معانی سطحی و ظاهری قرآن و حدیث رهنمود می‌ساخت و تأکید داشت، برای رسیدن به اهداف و مقاصد گروهی و شخصی، نباید اندیشه‌ها و افکار متفاوت را با یکدیگر آمیخته ساخت و اینگونه مسیر انحراف عقیدتی و فکری را مهیا کرد…»

■ **یک انسان گشته شده است، ولو یک منافق!**

با تمام آنچه بدان اشارت رفت، شهید آیت‌الله دکتر بهشتی در مواجهه نظری و عملی با جریان ضد انقلاب و به رغم تمامی انحرافات آنان، هرگز از موضع تقوا، عدالت و انصاف کناره نگرفت و حق ایشان را ضایع نکرد. خاطره آیت‌الله سیداحمد علم‌الهدی از فعالان وقت کمیته‌های انقلاب اسلامی در تهران، شاهدهی بر این مدعاست:

«در اوج بحران درگیری با منافقان، رئیس منافقان شاخه بابلسر، در تصادف با یکی از رجه‌های جهاد کشته شده بود. منافقان تبلیغات وسیعی به راه انداختند که بچه‌های جهاد او را شهید کرده‌اند و حال آنکه در تصادف کشته شده بود. آنان جمع شده بودند و نفوذ در دادگستری آنجا، این فرد جهادی را به دو سال زندان محکوم کردند. بر اساس قوانین آن زمان، مجازات زیر گرفتن افراد، شش ماه زندان بود. به‌علاوه کارشناس راهنمایی و ابتدگی قضیه‌های شهید شده بود که طرفین تصادف هر کدام ۵۰۰ه‌صد مقرر هستند. با وجود این، آنها فعالیت کرده بودند و این فرد جهادی را بر خلاف قانون، محکوم به دو سال زندان نمودند. بچه‌های مازندران هم به ما متوسل شدند. گاهی کمیته منطقه ۱۰، برای این گونه موارد در سطح کشور، یک مرجع و ملجا بود. درخواست آنها این بود که اگر این پرونده از مازندران به تهران منتقل شود، از نفوذ منافقان دور می‌ماند. در آن باره قوه قضائیه، تحت ریاست آیت‌الله بهشتی بود و ما هم در قوه قضائیه نفوذ داشتیم و آنها فکر می‌کردند که اگر این انتقال پرونده صورت بگیرد، دیگر مسئله حل نشده‌است. بنده می‌دانستم که مرحوم شهید بهشتی، با این حرف‌ها به درخواست بنده اهمیت نمی‌دهد. لذا به آیت‌الله خزعلی متوسل شدم و به ایشان عرض کردم: آیت‌الله بهشتی برای شما آمده‌است. آقای خزعلی هم این است، شما نزد آقای بهشتی بروید؛ درخواست خلاف عدل هم نداریم و فقط این را می‌خواهیم که ایشان دستور بدهند پرونده از بابلسر به تهران منتقل شود تا در اینجا مجدداً بررسی می‌گردد، ما هم فقط این را می‌خواهیم که مطابق قانون عمل شود… آقای خزعلی گفتند: بایباید با هم برویم، چون اگر بنده تنها بروم، ممکن است ایشان پرسش‌های مطرح کنند و بنده اطلاع نداشته باشم. ما هم یک روز، سرزده به دفتر حزب جمهوری اسلامی رفتیم. من گفتم وقت بگیریم، ولی آقای خزعلی گفتند: نیازی نیست. بالاخره نشستیم و آقای خزعلی گفتند: ماجرای در بابل اتفاق افتاده که آقای علم‌الهدی در جریان آن است و شرح آن را می‌داند، منتها از من خواستند که به اتفاق هم پیش شما بیاییم و از شما بپوایم که کنیم که اگر می‌شود، درخواست ایشان را برآورده کنید و ظاهر هم راه‌حلی که پیشنهاد می‌کنند، داخل عاده‌انهای هست که اگر شما دستور دهید به آن عمل کنند، قضیه را برای آقای بهشتی تعریف کردیم… درخواست توصیه و اعمال نفوذ نداریم، شما فقط دستور دهید که این پرونده به مرکز منتقل شود. یعنی اولیای فرد جهادی زندانی، نمی‌نویسند و درخواست می‌کنند و شما زیر نامه آنها فقط موافقت کنید که این پرونده به تهران منتقل شود و در اینجا پرونده عادلانه بررسی گردد. آقای بهشتی گفتند: من موافق نیستم. خیلی صریح گفتند: مسئله خون در میان است… یک انسان کشته شده است، ولو یک منافق. الان بگویم این پرونده به تهران بایباید، می‌دانم شما می‌روید اعمال نفوذ می‌کنید، این و آن را می‌بینید و می‌گویید در آنجا منافقان اعمال نفوذ کرده‌اند، شما هم در اینجا اعمال نفوذ خواهید کرد. شما اگر می‌توانید، طبق قانون درخواست کنید که پرونده به اینجا منتقل شود. من دستوری در این زمینه نمی‌دهم که به‌صورت فوق‌العاده پرونده به اینجا بیاید، حاضر نیستم کاری بکنم که خون یک انسان ولو یک منافق ریخته شود… خیلی صریح گفتند و ما دست‌خالی از پیش ایشان برگشتم…»